



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۳/۱۶

دوکتور نور احمد خالدی

## از شعارهای تفرقه افکن و غیر عملی باید اجتناب کرد!

از شعارهای تفرقه انداز مانند تغییر اسم افغانستان و هویت ملی افغان و یا تجرید پشتونها از سهمگیری در قدرت دولتی که امکان عملی شدن آنها نزدیک به هیچ است باید خودداری کرد. علاوه بر آن تفاوت‌های قابل ملاحظه تاریخی میان مردم این سرزمین و مردم فارس و هندوستان موجود بود که به بانیان دولت افغانستان امکان ایجاد یک کشور مستقل را بر قسمت‌هایی از امپراطوریهای صفوی و مغولی فراهم کرد. این تفاوت‌های مذهبی، زبانی، قومی، و فرهنگی در طول سه صد سال سبب تشکل یک هویت مستقل ملی برای مردم افغانستان شده است که با هویت ملی مردم ایران متفاوت است. با آنکه زبان متداول فارسی در ایران همان زبان دری افغانستان بوده اما در حقیقت فرزند زبان دری متداول در افغانستان است که در طول صد ها سال انکشاف مستقلانه مشخصات مربوط به خود را کسب کرده اند. اگر در ایران کتاب رمان یک نویسنده افغان را که بزبان دری نوشته شده به فارسی مروج در ایران ترجمه و چاپ میکنند، اگر در ایران فلم رابعه بلخی بزبان دری ساخت افغانستان را بزبان فارسی مروج در ایران دوبله میکنند همه نشاندهنده موجودیت تفاوت‌های عمیق زبانی و فرهنگی در میان همزبانان این دوکشور است. بنابر آن کوشش در جهت زدودن شاخص‌های هویت مستقل ملی مردم افغانستان مانند زبان دری و مصطلحات اداری و ملی آن و تبدیل آن به فرهنگ متداول ایرانی برای اکثریت مردم افغانستان قابل قبول نیست. این هجوم فرهنگی با صرف میلیونها دالر توسط رژیم آخوندی ایران بالای رسانه‌های ما و با خریدن چهره‌های سیاسی و فرهنگی کشور ما اعمال میشود. بازگشت هزاران هموطن هزاره ما از ایران به این هجوم فرهنگی سهولت لازم فراهم کرده است. ایران کشور برادر و دوست افغانستان است و بهتر است این دو کشور همچنان مستقل، برادر و دوست باقی بمانند.

در کنار شعارهای تفرقه انداز غیر عملی، برعکس شعارهایی مانند تغییر نظام دولتی از ریاستی به صدارتی پارلمانی و یا تقسیمات اداری کشور بر مبنای واحدهای فدرالی، اهداف و شعارهای قابل تأمل و قابل مباحثه ملی اند که میباید بر اساس ارزشهای قانون اساسی از مجاری مطبوعاتی و قانونی تعقیب گردند تا در مورد آنها یک تفاهم ملی بمیان آید. بنابر آن نباید پلها را در عقب خود بشکنیم. اقوام متشکله افغانستان همانطوریکه در طول قرن‌ها باهم زندگی کرده اند در آینده نیز ناگزیر از زندگی صلح آمیز باهمدیگر اند.

اگر کسانی از حاکمیت تاریخی پشتونها در این سرزمین ناراضی اند باید این حاکمیت را در زمینه‌های مشخص تاریخی آن ارزیابی کنند نه بر اساس برداشتهای مجرد جوامع دموکراتیک قرن بیست و یکم. شیوه دولت داری

حاکمان پشتون این سرزمین تفاوتی از همطرازان زمان خود در هندوستان، ایران، ترکیه عثمانی و بخارا نداشت. اگر در افغانستان احياناً یک امير برادر خود را کشته و یا کور کرده است در مقابل در فارس نادر شاه افشار پسر خود را کشت. در ایران شاه اسمعیل صفوی به درباریان خود حکم کرد که هرکسی او را دوست دارد گوشت جسد مرده شیبک خان ازبک را بخورد! درباریان هم چیزی از جسد بر جا نگذاشتند! شاهان زندیه باز ماندگان خاندان افشار را قتل عام کردند و متعاقب آنها قاجارها تمام بازماندگان خاندان سلطنتی زندیه را از تیغ کشیدند. در عهد صفویه شاهزادگان را در میان صد ها زن حرمسرا و خواجه ها بزرگ میکردند تا افراد ضعیف النفسی بار آیند و خیال سلطنت بسر شان نزند. در هندوستان اورنگزیب پدر خود شاه جهان را خلع و زندانی کرد و برادر خود داره را اعدام نمود. در ترکیه عثمانی رسم بر آن بود که سلطان جدید به مجرد جلوس بر تخت تمام برادران خود را اعدام میکرد تا رقیبی برایش نماند.

باآنکه در طول سلطنت محمد ظاهر شاه به تدریج و بخصوص بعد از انفاذ قانون اساسی دموکراتیک سال ۱۹۶۴م قدرت مطلقه سلطنت از میان رفت و چهره های سیاسی متنفذ اقوام مختلف شامل حکومت شدند به شمول دوکتور محمد یوسف صدراعظم، داکتر عبدالواحد سرابی، یعقوب لعلی، محمد خان جلالر و سایرین، با کودتای هفتم ثور سال ۱۳۵۷ هجری شمسی سلسله حاکمه عنعنوی در این کشور برهم خورد و بخصوص با مداخله مستقیم نظامی امریکا در سال ۲۰۰۱م در بر انداختن امارت مذهبی طالبان و سپردن قدرت به شورای نظار امروز در قله رهبری سیاسی و نظامی کشور سلسله حاکمه عنعنوی نقش مطلقه ندارند. اگر کسانی دوران بیش از چهل سال پادشاهی محمد ظاهر شاه را فاشیستی قلمداد میکنند نه معنی فاشیسم را میدانند و نه از تاریخ چیزی می فهمد.

بعد از سقوط حکومت طالبان در اثر مداخله مستقیم قوای امریکایی در سال ۲۰۰۱م با آنکه حامد کرزی پشتون تبار به حیث رییس جمهور معرفی شد اما در عمل قدرت اصلی در اختیار تاجیکهای جمعیتی و شورای نظاری بود. بیاد بیاوریم که احمد ضیاء مسعود به حیث معاون اول رییس جمهور، خلیلی معاون دوم، فهیم قسیم وزیر دفاع، عبدالله عبدالله وزیر خارجه و قانونی رییس پارلمان بودند. این نقش انحصاری قدرت دولتی در طول سالهای ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴ توأم با تبلیغات زهر آگین و نادرست و خلاف دانش عوام از ترکیب قومی نفوس کشور، برای فعالین سیاسی تاجیک تبار این توهم را ببار آورد که نقش حاکمه آنها در دولت ناشی از ترکیب قومی نفوس کشور نیز است! این توهم نادرست بدون تعقل لازم این امیدواری کاذب را نیز ببار آورد که میتوانند در یک انتخابات پشتونها را از قدرت دولتی برای همیشه تجرید کنند. اما نتایج دوانتخابات ریاست جمهوری، ۲۰۰۹ و ۲۰۱۴م، این تخیلات را نقش بر آب کرد. در یک جامعه عنعنوی مانند افغانستان که وابستگیهای قومی، حتی در میان روشنفکران، محک انتخاب مردم است در صورت مقابله نهایی یک کاندید پشتون در مقابل یک کاندید غیر پشتون هیچ کاندید غیر پشتون نمیتواند در یک انتخابات آزاد، عادلانه و شفاف مقام ریاست جمهوری را از آن خود سازد. این یک وضعیت عادلانه و مطلوب نیست اما واقعیت ارقام نفوس، ساختمان دموگرافیکی و قومی کشور در کنار کم سوادی مردم چنین شرایط را ببار آورده و قومگرایی تنظیمهای جهادی هفتگانه و هشتگانه در طول سالهای ۱۹۷۸-۲۰۰۱م به این وضعیت نقش تعیین کننده داده است.

آنهایکه به امید انتخاب عبدالله عبدالله به مقام ریاست جمهوری به تجرید پشتونها از دولت دلبسته بودند و پیروزی اشرف غنی با یک اکثریت بزرگ برایشان غیر قابل قبول بود بهتر است ترکیب قومی نفوس کشور خود را بدقت

و بدون تعصب مطالعه و ارزیابی کنند، تاریخ را بدون تعصب ارزیابی کنند و جستجو کنند که آیا تصادفی بود که رهبران تاریخی پشتون تبار مانند میرویس خان هوتک و احمدخان ابدالی قادر شدند از خرابه های امپراطوریهای صفوی، افشاری و مغولی یک کشور مستقل افغانستان را تشکیل دهند؟ یا اینکه این امکانات را ترکیب قومی نفوس و مشخصات خاص فرهنگی مردم این سرزمین برایشان فراهم کرده بود. این شرایط هنوز هم به درجات مختلف به همان حال پابرجاست.

شخصی در فیسبوک تهدید کرد که اگر بالای افغانیت تأکید شود میروند "خراسان" خود را شکل میدهند! باید گفت مبارک شان باد بشرطیکه بدانند در کجا؟ ایجاد کشور خراسان در یک قست سرزمین افغانستان یک شعار کاملاً غیر عملی است بنابراین ارزش آنرا ندارد تا با تأکید بر آن میان مردم کشور تفرقه انداخته شود. همچنان باید قبول کرد که بعد از نزدیک به سه صد سال تبدیل نام کشور افغانستان به خراسان نیز بجز از یک آرزوی خیالپردازانه چیز دیگری نیست. در کشوری که فعالین سیاسی، تنظیمها، سازمانها و احزاب آن قادر نیستند حتی یک کاندید جدی مقام ریاست جمهوری را که امکان پیروزی داشته باشد از میان غیر پشتونها معرفی کنند چگونه انتظار دارند اسم افغانستان را عوض کنند؟

شعار تشکیل خراسان ساده لوحانه است. خراسان در کجاست؟ شمال هندوکش تا هشتاد سال قبل "ترکستان افغانی" نام داشت که در نقشه ها به همین نام موجود است. امروز هم اکثریت نفوس شمال هندوکش را ترکتبارها میسازند. هزاره جات را که هزاره ها هزارستان نام مانده اند! آیا این خراسان را در بدخشان- تخار و بغلان میسازند؟ یا در پروان و پنجشیر؟ چون در میان مناطق تاجک نشین شمال و جنوب، کوههای صعب العبور هندوکش واقع شده که پروان و پنجشیر را برای ابد شلف مناطق پشتون نشین جنوب شرق کشور کرده است. خراسان افغانی و یا بهتر بگویم خراسان شرقی صرف ولایات بادغیس، هرات و قسمتی از غور را احتوا میکند بقیه مناطق خراسان در ترکمنستان و ایران واقع شده اند. آیا کسی فکر کرده که ایران و ترکمنستان ایجاد کشور مستقل خراسان را در کنار سرحدات ولایات خراسان خود اجازه میدهند؟ بهتر است نظری به مشکل ایجاد کشور کردستان کنیم که نه ایران، نه ترکیه، نه عراق و نه سوریه با آن موافق اند! حالا کسی بگوید کشور خراسان را در کجا میسازند؟ بیایید به تاریخ مراجعه کنیم. اعراب بعد از شکست دادن دولتی ساسانی فارس، یا بگفته خودشان عراق عجم، مرو را مرکز حکومت متصرفات شرقی خود قرار دادند. مرو که امروز در کشور ترکمنستان واقع شده در آن زمان از توابع خراسان بود که در پهلوی نیشاپور و هرات یکی از شهرهای بزرگ آن منطقه را تشکیل میداد. متصرفات شرقی اعراب مسلمان از لحاظ اداری شامل ولایات خراسان، ماورالنهر، هند، سند، نیمروز، کابل و زابلستان میگردد. در عهد هارون الرشید اسم ولایات خلافت عباسی و حکام آنها (پسران هارون الرشید) چنین بود (صفحه ۱۶۴ کتاب زین الاخبار گردیزی که در زمان سلطان مسعود غزنوی نوشته شده است):

1. عراق، یمن و حجاز و برخی از شام – محمد الامین؛

2. خراسان و ماورالنهر و هند و سند، و نیمروز و کابل و زابلستان – عبدالله مأمون؛

3. برخی شام، مغرب، آذربایجان، روم، و زنج و حبش- مؤتمن.

طوریکه میبینیم خراسان، در کنار ماورالنهر، هند، سند، نیمروز، کابل و زابلستان، از لحاظ اداری یکی از ولایات متعدد متصرفات شرقی اعراب مسلمان را تشکیل میداد. متأسفانه تبلیغات زهر آگین و نادرست پشتون

ستیزانه و ضد افغانستان آنچنان در میان حلقات جمعیت، شورای نظار و حامیان آنها اوج گرفته که جوانان کم اطلاع تاجک شاید تصور کنند که پشتونها بر ضد یک دولت و کشور مستقل خراسان بغاوت کرده آنرا ساقط کرده و به عوض آن کشور افغانستان را تأسیس کردند! در حالیکه واقعیت چیز دیگری است.

در زمان قیام میرویس خان هوتکی (۱۷۰۹ م) افغانستان فعلی در شرق تا کابل و بلخ توسط بابری ها از دهلی اداره می شد و متباقی توسط صفوی های فارس از اصفهان اداره می گردید. سرزمین ما توسط کسانی اداره می شد که از این مرز و بوم نبودند. خراسان، کابلستان، زابلستان، تخارستان، سیستان، افغانستان، غرجهستان، غور نام های مناطق مختلف این کشور بودند. تیموریان هرات در حدود سه قرن قبل از میرویس و احمد شاه بابا تنها کسانی بودند که از این سرزمین برخوردار بوده و در این سرزمین حکومت کردند اما آنها هم از سمرقند از دربار امرای تیموری دستور می گرفتند. دولت صفوی در تشکیلات اداری خود حتی یک ولایت یا بیلگری بنام خراسان نداشت. در سرزمینهای ما بیلگری قندهار و بیلگری هرات بودند.

در تاریخ هیچوقت کشور مستقلی به نام خراسان که بیش از سی فیصد سرزمین فعلی کشور را احتوا کند وجود نداشته است. هرگز پادشاه مستقلی بنام شاه خراسان در تاریخ نبوده است. الپتگین وقتی دولت غزنویان را در غزنی بنیاد نهاد از خراسان فرار کرده بود. در خراسان کسان دیگری حکومت می کردند. قسمیکه در بالا گفته شد خراسان شامل هرات، بادغیس، نیشاپور، مشهد و مرو است. بلخ از توابع تخارستان بود. از فراه تا پشاور شامل سیستان، زابلستان، و کابلستان بود. بنابر آن در تاریخ هرگز یک واحد اداری/سیاسی خراسان بزرگ وجود نداشته است. تعدادی از روی نادانی از تاریخ به روی دروازه دره پنجشیر اسم خراسان را نوشته بودند در حالیکه پنجشیر هرگز در خراسان نبود بلکه از توابع کابلستان محسوب میگردد و علاوه بر آن در زمانی که صفویها بالای قندهار و هرات حاکمیت داشتند، پنجشیر، پروان و کابل جزء قلمرو امپراطوری مغولی (بابری) هند بود. پروسه ایجاد دولت مستقل در سرزمینهاییکه امروز بنام افغانستان نامیده میشود و سرزمینهای همجوار آن با قیام میرویس خان هوتک در سال ۱۷۰۹ م در قندهار و قیام ابدالیان هرات در سال ۱۷۱۷ م بر ضد حاکمیت صفویها آغاز گردید و توسط احمد شاه ابدالی در سال ۱۷۴۷ م تکمیل می گردد. زمانیکه احمدشاه ابدالی کشور جدیدی را در متصرفات صفویها و بابرینا ایجاد کرد و یک دولت مستقلی را با هویت اسلام سنی-افغان در آن حاکم ساخت این کشور اسم مشخصی نداشت. تعدادی آنرا خراسان میگفتند، تعدادی افغانستان و تعدادی هم آنرا پشتونخوا مینامیدند (مونت ستیوارت الفونستون، گزارش سلطنت کابل، ۱۸۴۲ لندن). اسم افغانستان که یک کلمه ترکیبی دری (افغان+ستان) به معنی وطن افغانها است به تدریج بالای این خطه بطور طبیعی رایج شد. اسمهای افغان و افغانستان از نظر تاریخی توسط فارسیها، ترکتابرها و اعراب بالای پشتونها و حتی تمام مردم ساکن جنوب هندوکش بکار رفته و به مرور زمان آنچنان عام گردید که خود پشتونها که در هندوستان بنام پتانها معروف هستند، نیز از آن در معرفی خود استفاده کرده اند. کرونولوجی استفاده یا کاربرد اسم افغانستان را در اسناد رسمی و آثار معتبر تاریخی ذیل میتوان خلاصه کرد:

1. در سال ۱۷۸۲ م در زمان سلطنت تیمورشاه جورج فورستر انگلیسی که کارمند کمپنی هند شرقی بود حین عبور از افغانستان از کشور و ملت افغانستان نام میبرد، (جورج فورستر، مسافرت از بنگال به انگلستان از طریق شمال هندوستان، افغانستان، فارس و روسیه، چاپ لندن، ۱۷۸۹ م).

2. در سال ۱۷۸۹م حاجی ابراهیم وزیر اعظم دولت قاجار در مکتوب رسمی از کشور افغانستان نام میبرد (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر).

3. در سال ۱۷۸۹م وفادار خان وزیر اعظم شاه زمان در مکتوب رسمی به پاسخ وزیر اعظم قاجار از کشور افغانستان نام میبرد (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر). ۴

4. در سال ۱۸۸۰م در معاهده دولت قاجار با انگلیسها از دولت افغانستان نام میبرد (محمود محمود، تاریخ روابط انگلیس با ایران در قرن نوزدهم).

5. در سال ۱۸۰۹م الفونستون از کشور افغانستان نام میبرد (مونتستوارت الفونستون، گزارش سلطنت کابل و قلمروهای تابعه آن در فارس، کشمیر و تاتاری، چاپ لندن ۱۸۴۲م).

6. . . در سال ۱۸۳۷م شاه قاجاری در هنگام برگشت از هرات بعد از شکست محاصره هرات در منشور خود از افغانستان نام میگیرد، (محمود محمود، تاریخ روابط انگلیس با ایران در قرن نوزدهم).

7. در سال ۱۸۳۸م وایسرای هند برطانوی قبل از شروع جنگ اول افغان و انگلیس از کشور و دولت افغانستان نام میبرد. (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر).

این تاریخها جوابهای دندان شکن به کسانی است که رواج اسم افغانستان و اسم دولت افغانستان را به نشر کتاب الفونستون در سال ۱۸۴۲م مربوط میدانند. هویت ملی افغان در طول تاریخ شکل گرفته و معرف هر فرد این سرزمین با حفظ هویت قومی او میباشد که به همین مفاد در قانون اساسی نافذ کشور مسجل شده است و مشخصه اساسی آن داشتن تابعیت کشور افغانستان است. بنابر آن هویت ملی "افغان" وابسته به اسم کشور افغانستان بوده تمام مردم دنیا ما را به همین نام میشناسند. بکاربردن کلمات نامانوس "افغانستانی" که معنی "مربوط بودن به وطن افغانها" است از یکطرف از لحاظ لغوی نادرست است از جانب دیگر در بهترین حالت خود به معنی مهاجر در وطن افغانها میباشد.

شخص دیگری در فیسبوک نوشته است که "افغان سازی" تدریجی از زمان عبدالرحمن خان شروع شده که هدف آن زدودن هویت خراسانی این سرزمین است! آیا این ادعا درست است؟ در بالا نوشتیم که قبل از پشتونها در این سرزمین صفویها و بابریها برای دو صد سال حکومت کردند و قبل از آنها هم ترکتباران برای نزدیک به هشتصد سال در حکومت بودند. لازم است پرسید که چه عناصر فرهنگی خراسانی در دو صد سال حاکمیت صفویها و هشتصد سال حاکمیت ترکتباران قبل از صفویها محفوظ بود که پشتونها آنرا از زمان حاکمیت خود از میرویس خان و احمدشاه ابدالی به اینطرف به تدریج زدوده اند که تعدادی حسرت آنرا میخورند؟

چه عناصری شامل این هویت خراسانی بود که حالا وجود ندارد؟ مهمترین عنصر یک فرهنگ زبان آن است. سه صد سال قبل زبان مردم خراسان چه بود؟ میدانیم که زبان مردم خراسان سه صد سال قبل دری بود! آیا تناسب دری زبانها به نفع زبان پشتو برهم خورده است؟ بر عکس، با وجود حاکمیت پشتونها، در این سه صد سال به تعداد نسبی دری زبانها در افغانستان به تناسب پشتو زبانها بطور قابل ملاحظه افزوده شده است. این امر علل گوناگون دارد که مهمترین آنها از دواجهای مختلط بخصوص تعداد زیاد مردان پشتون با خانهای دری، زبان، تعلیم و تربیه مؤسسات تعلیمات عالی بزبان دری، و جدا کردن دو سوم نفوس پشتونها از پیکره افغانستان با ایجاد خط

دیورند میباشد. اعلیحضرت تیمورشاه با انتقال پایتخت از قندهار به کابل زبان دری را به مثابه زبان کتابت رسمی دولت بنیاد نهاد که تا امروز همچنان پابرجاست. حاکمان پشتون تبار بارکزیایی، سدوزایی، محمدزایی و غیره با زندگی طولانی در محیط شهری دری زبان، زبان اجدادی خود را از دست دادند و دری زبان شدند. آیا حالا مردم به کتابهای ادبیات زبان دری کمتر دسترسی دارند؟ آیا مطالعه آثار حافظ، سعدی، بیدل، مولانا، فردوسی ممنوع یا محدود شده است؟ آیا تجلیل از نوروز و گل سرخ مزار ممنوع بود؟ آیا شاهنامه خوانی، بیدل خوانی ممنوع بود؟ آیا از کتابهای تاریخی رسمی و تدریسی ما تاریخ اسطوره کیانیان و پیشدادیان بلخ حذف شده بودند؟ آیا در مکاتب ما از زردشت و دین او خبری نبود؟ آیا اسمهای آریانا و خراسان از کتابهای تاریخی ما حذف شده بودند؟ آیا تدریس دورانهای تاریخی طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، غوریان، مغولها، تیموریان و بابر در کتابهای مکاتب ما ممنوع بود؟ این دورانها تاریخ مشترک تمام مردمان منطقه از جمله ترکتبار ها، تاجکیتبار ها و پشتونهاست که به یک قوم و یک ملت خاص مربوط نمیشود. آیا پوشیدن چین ازبکی، بازی بزکشی ترکمنی/ازبکی، قرصک پنجشیری، موسیقی بدخشی، موسیقی هزارگی، پیروی از مذهب شیعه، اسماعیلی و امثالهم ممنوع بودند؟

چه عناصر فرهنگی خراسانی را پشتونها در زمان حاکمیت خود از میرویس خان و احمدشاه ابدالی به اینطرف به تدریج زدوده اند؟ معلوم است که هیچکدام! پذیرش فرهنگ دری برای پشتو زبانها بسیار سهل و قابل قبول بود تا برعکس آن. متأسفانه تعصب در مقابل زبان پشتو و فرهنگ پشتو در مناطق تاجک نشین مانع توسعه زبان پشتو در میان آنها گردید. متعصبین تاجک این امر را به برتری دری از نظر قواعد زبانی و غنای ادبیات دری میدانند. در غنای ادبیات دری شکی وجود ندارد از آنجاییکه دری به عنوان زبان تفاهم اقوام بکار رفته است مانند زبان اردو در نیمقاره هند. اما غنای گرامری و برتری دستوری زبان پشتو به زبانشناسان هویدا است تا جاییکه حتی در تفسیر و گشودن رمز کتیبه های تاریخی زبان تخاری رباطک از پشتو بهتر میتوان استمداد جست. در تمام دهات و قریه های مناطق پشتون نشین کشور در مساجد ملاها به اطفال در پهلوی قرآن شریف، پنج کتاب و امثالهم به تدریس بوستان و گلستان سعدی میپرداختند و اشعار حافظ را تدریس میکردند. این سنت مفید سبب آن شده که بسیاری از جوانان پشتو زبان به آسانی زبان دری را فرا گیرند و زمانیکه به جوانی رسیدند و شامل مؤسسات تعلیمات عالی شدند به راحتی بتوانند با زبان دری به فراگیری علوم پردازند.

اسمها و مقوله هایی مانند "افغانستان"، "ملت افغان"، "هویت ملی"، "ارزشهای ملی" و امثالهم به تدریج و با گذشت زمان و باتکامل دولت و جامعه شکل گرفته و عام شدند. اگر کسی در مطبوعات صدسال قبل در جستجوی یافتن "ملت افغان" باشد راهش به ترکستان است زیرا اینگونه مقوله ها مربوط به قرن بیستم و بعد از آن است. طوریکه در بالا نوشتیم بطور رسمی از اسم "افغانستان" بار اول در مکتوب رسمی وزیر اعظم دولت قاجاری فارس به وزیر اعظم زمانشاه، ۱۲ سال قبل از سفر منتستورات الفونستون به دربار شاه شجاع و ۴۰ سال قبل از بکار بردن رسمی این نام توسط لارڈ آکلند وایسرای هند برطانوی، تذکر بعمل آمده نشان میدهد که این اسم در آنزمان، دو دهه اخیر قرن هژدهم میلادی، رایج بوده و زمانشاه خود را امیر افغانستان میگفته است. به همینگونه است بکار گرفتن اسم زبان "دری". به تعریف فرهنگ عمید دری نام زبانی است که از خراسان برخاسته و بعد از زبان پهلوی با تغییر اندکی فارسی امروز از آن بوجود آمده است. به تائید استاد ملایری، اعراب زبان پهلوی

را بر انداختند و مردم ایران زبان مردم خراسان را پذیرفتند. بنابر آن میبینیم که دری نام اصلی و اولی زبان مردم خراسان است. اینکه آنرا در ایران به "فارسی"، "پارتی" و یا "پارسی" نسبت داده اند و ادامه زبانه‌های امپراطوری‌های هخامنشیها و ساسانیها میدانند ناشی از فرهنگ حاکم شوونیستی ناسیونالیستی ایرانیها میباشد. نباید فراموش کرد که در سرزمینهای افغانستان امروزی برای دو صد سال صفویها حکم راندند و آنها زبان دری را زبان فارسی میگفتند. بنابر آن درج اسم زبان دری به عنوان یکی از زبانهای رسمی دولت افغانستان در کنار پشتو در قانون اساسی سال ۱۹۶۴م نه تنها خلاف فرهنگ خراسانی نبوده، برعکس تأکید رسمی بر فرهنگ و زبان اصلی اجدادی مردم خراسان است که ایرانیان با عداوت و خودخواهی و دزدی فرهنگی آنرا به فارس نسبت داده و فارسی نامیده اند!

از مباحثه بالا نتیجه میگیریم که نه تنها هیچ عنصر فرهنگ خراسانی در سه صد سال گذشته در افغانستان از میان نرفته بلکه برعکس به اهمیت آنها افزوده شده است. در حقیقت فرهنگ رسمی و حاکم افغانستان که در طول سه صد سال گذشته به تدریج هویت مشخص ملی ما را شکل داده است مجموعه از ارزشهای فرهنگ دری خراسانی و اساسات پشتونولی و دین اسلام حنفی میباشد. این هویت ملی مشخص ملت افغانستان است که آشکارا با هویت کشور های همسایه متفاوت بوده و در آن عناصر فرهنگی تمام اقوام کشور موجود است.

نزدیک به چهل سال است افغانستان دستخوش توفان جنگ، اغتشاش و بی ثباتی سیاسی میباشد، هیچ کشوری در جهان امروز این مدت طولانی نا آرامی را تجربه نکرده است. بسیاری از قدرتهای منطقه‌ای و جهانی در بحران افغانستان به نحوی و به درجاتی سهیم شده و در وخامت آن نقش بازی کرده اند. در این مدت کشور تخریب شده، بیش از دو میلیون کشته داده و میلیونها زخمی و معیوب شده اند و میلیونها خانواده از هم پاشیده، مهاجر و پراکنده در دور جهان شده اند اما هنوز هم این کشور پابرجاست! چگونه این امکان دارد؟ در مقایسه دیدیم که باوزیدن کمترین باد ها بسیاری از کشور های مصنوعی از هم پاشیدند و به چندین کشور مبدل شدند و یا در حال تجزیه هستند. چه شدند اتحاد شوروی، چکوسلواکیا، یوگوسلاویا، سودان، عراق و امثالهم؟ چه چیزی سنگهای تهداب افغانستان را در دوصد و هفتاد سال گذشته باهم مزج کرده و پیوند داده که هنوز هم پابرجاست؟ چه عناصری همزیستی برادرانه شانزده قوم متشکله آن را با فرهنگها ومذاهب متفاوت آنها با همدیگر ناگذیر ساخته که با وجود دسیسه های بیشمار دشمنان خارجی و منافقین داخلی باهم در جنگ نیستند، و مذاهب در مقابل هم قرار نگرفته اند؟ برای آنکه این بی ثباتی و جنگ چهل ساله ناشی از اختلافات عقیدتی، مداخلات خارجی، دسایس قدرت طلبانه محلی، و حرص ثروت اندوزی و انحصار قدرت مشتی جنگسالار است نه اختلافات قومی و مذهبی مردم که بدون توجه به این دسایس همچنان در کنار هم زندگی میکنند.

تاریخ مشترک ۲۷۰ ساله، اقوام این مملکت را بهم پیوند داده و یک فرهنگ و هویت مشخص ملی ایجاد کرده که دلیل سخت جانی و بقای آن است! این سخت جانی نشان میدهد که ملت افغانستان وجود دارد، پابرجاست و در آینده هم موجود خواهد بود! روزی دوباره این سرزمین که در جهان آنرا افغانستان مینامند و مردم آنرا افغان میگویند آرامش و ثبات خود را باز خواهد یافت و روسیاهی به آنانی باقی خواهد ماند که در روزهای سخت به آن پشت پا زدند و به دشمنان این کشور پیوستند!

باتوجه به حقایق تاریخی و فرهنگی بالا، بهتر است به عوض پرداختن به شعارهای تفرقه افکن و کاملاً غیر عملی به فکر ایجاد ختم جنگ خانمان سوز، تأمین امنیت در همین کشور موجوده باشیم، سطح رفاه مردم را بالا ببریم، با بیسوادی مبارزه کنیم، در راه انکشاف اقتصادی بکوشیم، در راه تعمیم دموکراسی مبارزه کنیم، حاکمیت قانون را تعمیم بخشیم، قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی را از مافیای حاکم به مردم انتقال دهیم. مافیای پشتون، مافیای تاجیک، مافیای هزاره و مافیای ازبک و سایر عناصر مافیایی دشمنان درجه اول صلح، حاکمیت مردم، عدالت و دموکراسی اند.

(ختم)





